مباني «گزينش» و «نظارت بر انتخابات»

سيداحمد مرتضايي

(دانش‌آموخته حوزه علميه و كارشناس ارشد حقوق عمومي)

چكيده

در تشكيل هر حكومتي، اركاني همچون سرزمين و نيروهاي انساني نقش اساسي دارند. از ميان اركان تشكيل‌دهنده حكومت، ركن اصلي به طور عام، نيروهاي انساني و به طور خاص، زمام‌داران، كارگزاران و كارمندان ادارات، نهادها و سازمان‌هاي آن است. در هر نظامي، با توجه به مباني و اهداف خاص آن، گزينش و انتخاب و نظارت بر انتخابات، متفاوت است. در نظام اسلامي، كه مبتني بر مباني و اهداف الهي است، گزينش و انتخاب و نظارت بر انتخابات نيز بر اساس همان اهداف و مباني صورت مي‌گيرد. بنابراين مباني، مناصب و مشاغل حكومتي امانت محسوب مي‌شوند. از اين‌رو، بايد امانت‌ها را تنها به افراد امين سپرد. تفاوت و نابرابري ذاتي و اكتسابي انسان‌ها نيز مقتضي گزينش و انتخاب برترين‌ها براي تصدّي مشاغل و مناصب حكومتي است. مناصب و مسئوليت‌ها نيز متفاوت و نابرابرند. به همين دليل، براي تصدّي هر يك، بايد شرايطي متناسب با آن تعيين و تنها واجدان آن شرايط را گزينش و انتخاب نمود. علاوه بر اين مباني، در متون ديني دستورات صريح و روشني در خصوص گزينش و انتخاب وارد شده است. بر اين اساس، گزينش و انتخاب يك تكليف ديني محسوب مي‌شود. انتخاب و گزينش خداوند متعال و معصومان عليهم‌السلاممبناي ديگري براي انتخاب زمام‌داران و كارگزاران است.

در اين نوشتار، پس از طرح هفت مبناي مشتركِ «گزينش» و «نظارت بر انتخاب و انتخابات»، مبناي اختصاصي آن يعني نظارت كامل خداوند بررسي مي‌گردد.

كليدواژه‌ها: مباني، گزينش، انتخاب، نظارت، زمام‌داران، كارگزاران.

مقدّمه

در هر نظامي، تصدّي مناصب و مقامات حكومتي و پذيرش مسئوليت، بر اساس مباني و اهداف آن نظام است. حكومت اسلامي نيز مبتني بر مباني و اهداف خاصي است كه با ديگر نظام‌هاي سياسي متفاوت است و گزينش و انتخاب و نظارت بر انتخابات بر اساس آن صورت مي‌گيرد.

در جهان‌بيني اسلامي، ولايت و حاكميت به خالق متعال و مالك هستي اختصاص دارد و اصل بر ولايت خداوند متعال است و در نتيجه، هر ولايتي غير آن بايد با دليل و بر اساس ولايت الهي، و مأذون از سوي خداوند متعال باشد. بنابراين، مشروعيت ولايت و حكومت غير خداوند مشروط به رعايت سلسله مراتب طولي و وجود شرايط ولايت و حكومت است. به همين دليل، در حكومت اسلامي، حاكمان و كارگزاران حكومتي بايد بر اساس مباني و اهداف خاص اسلامي، داراي شرايط ويژه اعتقادي، اخلاقي و علمي باشند تا مجاز به اعمال ولايت گردند. بر اين اساس، بدون وجود آن شرايط، كسي حق و صلاحيت تصدّي هيچ مقام و مسئوليتي در نظام اسلامي ندارد و در صورت تصدّي بدون شرايط، متصدي غاصب به شمار مي‌رود. علاوه بر اين، بدون واجدان اين شرايط، نظام اسلامي به اهداف عالي خود نمي‌رسد.

از ديدگاه اسلام، برخي شرايط عام و وجود آنها در تمام مناصب لازم است. اما علاوه بر شرايط عمومي، هر منصبي متناسب با ماهيت آن، شرايط ويژه‌اي لازم دارد؛ زيرا بدون نيروي انساني واجد شرايط و شايسته، حتي با فراواني امكانات، نمي‌توان به اهداف رسيد و نيروهاي ناصالح موجب هدر دادن تمام امكانات و فرصت‌ها مي‌شوند.

بنابراين، براي رسيدن به اهداف سازماني و تعيين شده و براي ايجاد تحوّل و اصلاح امور، بايد از ميان نيروهاي انساني صالح و شايسته، با حاكميت عادلانه قانون و با نظارت دقيق و بي‌طرفانه و نفي روابط شخصي و فاميل‌سالاري، برترين‌ها به عنوان زمامدار و كارگزار، انتخاب و گزينش شوند.

با توجه به مباني و منابع اسلامي، اصل انتخاب و گزينش كارگزاران و نظارت بر انتخاب آنان با ادلّه متعدد و متفاوتي اثبات مي‌شود.

1. امانت بودن منصب و مسئوليت

ديدگاه اسلام درباره مناصب و مسئوليت‌هاي حكومتي، ديدگاهي تكليف‌محور است، اما در مكاتب مادي و در اديان تحريف شده، مسئوليت‌هاي اجتماعي و حكومتي را حق انسان‌ها مي‌دانند و محدوديت آن را تضييع حقوق انساني مي‌شمارند. از ديدگاه اسلام، امامت، رهبري، منصب و مسئوليت حكومتي يك امانت است و طبق دستور صريح خداوند متعال، امانت‌ها را بايد به شايستگان و صاحبان آنها سپرد:

«إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَي أَهْلِهَا»(نساء: 58)؛ خداوند به شما فرمان مي‌دهد كه امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانيد.

همان‌گونه كه حفاظت از امانت يك واجب عقلي و شرعي است، واگذاري و انتقال امانت به صاحب آن نيز واجب ديگري است و اين واگذاري جز با شناسايي افراد امين ممكن نيست. از اين‌رو، شناسايي كامل افراد و تشخيص دقيق امين و احراز امانت‌داري يك تكليف عقلي و شرعي است و تا امانت‌داري و صلاحيت اشخاص احراز نشود، نبايد امانت و مسئوليت را به آنها واگذار نمود و در صورت عدم احراز صلاحيت، واگذاري مسئوليت به ناصالحان و نااهلان، خلاف عقل و شرع محسوب مي‌گردد.

علّامه طباطبائي در تفسير اين آيه مي‌فرمايد:

جاي اين ايراد نيست كه كسي بگويد: لفظ امانت و حكم، ظاهر در امانت‌هاي مالي، و حكم در اختلافات مادي است؛ زيرا وقتي در مرحله تشريع گفته شود: امانت را به صاحبش برسانيد، و بين دو نفر كه اختلاف دارند به عدالت حكم كنيد اين معنا به ذهن شنونده تبادر مي‌كند كه منظور از امانت، امانت مالي، و منظور از داوري هم داوري در اختلافات مالي است، براي اينكه تشريع وقتي مطلق شد مقيّد به موضوعات احكام فرعي فقهي نمي‌شود، بلكه وقتي مثلاً قرآن كريم به طور مطلق مي‌فرمايد: رد امانت واجب است، و يا به طور مطلق مي‌فرمايد حكم به عدل واجب است، از اين دو مطلق هر موضوعي كه مربوط به فقه باشد حكم مناسب خود را مي‌گيرد، و هر موضوعي كه مربوط به اصول معارف باشد آن نيز حكم خود را مي‌گيرد، و همچنين هر فن ديگري از معارف ديني حكم مناسب خود را مي‌گيرد.1

آيه شريفه درباره مطلق حكم نازل شده، دستور مي‌دهد هر حقي را به صاحبش بدهيد، و قهرا بر مسئله امامت هم منطبق مي‌گردد.2

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام خطاب به اشعث بن قيس، فرماندار آذربايجان، درباره امانت بودن مسئوليت فرمودند:

«وَ إِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ، وَلكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانةٌ»؛3 پُست فرمان‌داري برايت وسيله آب و نان نيست، بلكه امانتي در گردن توست، بايد از فرمانده و امام خود اطاعت كني. حق نداري نسبت به رعيت استبداد بورزي و بدون دستور، به كار مهمي اقدام نمايي.

از اين دستور امام عليه‌السلام استفاده مي‌شود كه بر خلاف بسياري از مكاتب انساني، كه هدف اصلي‌شان از حكومت، مادي و اقتصادي است، در اسلام، اين هدفْ نهايي نيست و ثروت و اقتصاد تنها به عنوان ابزار و وسيله‌اي براي رسيدن انسان به سعادت محسوب مي‌شود. از اين‌رو، نبايد كسي را كه به دنبال اهداف مادي است، براي واگذاري مسئوليت انتخاب نمود، بلكه كساني بايد انتخاب شوند كه به امانت بودن مناصب حكومتي اعتقاد داشته باشند.

حضرت علي عليه‌السلام خطاب به يكي از كارگزاران خود درباره آثار خيانت در امانت فرمودند:

كسي كه امانت الهي را خوار شمارد و دست به خيانت آلوده كند، خود و دين خود را پاك نساخته و درهاي خواري را در دنيا به روي خود گشوده و در قيامت، خوارتر و رسواتر خواهد بود؛ و قطعا بزرگ‌ترين خيانت، خيانت به ملت، و رسواترين دغل‌كاري، دغل‌بازي با امامان است. بدرود.4

اميرالمؤمنين عليه‌السلام با نظارت دقيق بر امانت‌ها، بررسي و پي‌گيري گزارش‌هاي ناظران و برخورد قاطع با متخلفان، خطاب به يكي از كارگزاران خود درباره خيانت در امانت مي‌فرمايد:

از تو خبري رسيده است كه اگر چنان كرده باشي، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نافرماني، و در امانت خود خيانت كرده‌اي. به من خبر رسيده است كه كشت زمين‌ها را برداشته، و آنچه را مي‌توانستي گرفته‌اي، و آنچه در اختيار داشتي به خيانت خورده‌اي. پس هر چه زودتر حساب اموال را براي من بفرست و بدان كه حساب‌رسي خداوند از حساب‌رسي مردم سخت‌تر است. بدرود.

بنابراين، اولاً، از ديدگاه اسلام، مناصب و مسئوليت‌هاي حكومتي امانت محسوب مي‌شوند.

ثانيا، يكي از مشخصه‌هاي امانت، موقّت بودن آن است و امانتدار نبايد خود را مالك امانت بپندارد، بلكه بايد محدوديت زماني را مدّنظر داشته باشد تا به امانت دل‌بستگي نداشته باشد كه در صورت لزوم، در انتقال و واگذاري آن به شايسته‌تر و اهل آن، بدون تعلّق و تعلّل موفق شود.

ثالثا، امين داراي شرايط ويژه اعتقادي و اخلاقي است و به سبب اين شرايط و صفات، مورد اعتماد و امين مردم قرار مي‌گيرد و در واقع، بدون اين شرايط، صلاحيت امانت‌داري ندارد. از اين‌رو، بايد پيش از پذيرش امانت، اين شرايط براي امانت‌دهنده احراز شوند؛ يعني بايد امين، شناسايي و امانت‌داري او در ابتداي واگذاري امانت احراز شود.

رابعا، همان‌گونه كه امانت‌داري براي واگذاري و انتقال امانت لازم است، تداوم امانت‌داري نيز لازم است و پس از واگذاري مسئوليت، يعني هنگامي كه امانت در دست آنان است، همچنان بايد از شرايط ويژه امين برخوردار باشند تا از سوء استفاده از امانت جلوگيري و در صورت تخلف و خيانت در امانت، با متخلف برخورد و امانت از او پس گرفته شود. به عبارت ديگر، هم نظارت پيشيني و احراز شرايط و هم نظارت مستمر بر عملكرد لازم است.

2. عدم تساوي در قابليت‌ها و شايستگي‌ها و برتري برخي انسان‌ها بر برخي ديگر

خداوند متعال انسان‌ها را به لحاظ استعدادها و توانايي‌ها، متفاوت آفريده است، چنان‌كه افراد به لحاظ ويژگي‌هاي اكتسابي نيز مختلفند. به همين دليل، خداوند عليم در موارد متعددي به عدم تساوي انسان‌ها تصريح نموده است. در اين نوشتار، به برخي از اين نابرابري‌ها و برتري‌ها اشاره مي‌شود:

1. ايمان و اعتقاد و عمل بر اساس باورها و اعتقادات، مبنا و ريشه بسياري از نابرابري‌ها و تفاوت‌هاست؛ زيرا كسي كه التزام به احكام اسلام نداشته باشد مؤمن نيست و كسي كه مؤمن نباشد فاسق است و هيچ‌گاه فاسق حتي با وجود برتري‌هاي ديگر، نمي‌تواند مورد اعتماد باشد. بنابراين، از موارد مهم نابرابري و عدم تساوي انسان‌ها، مؤمن و فاسق بودن آنهاست. خداوند متعال به اين تفاوت مهم تصريح نموده است:

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنا كَمَن كَانَ فَاسِقا لَّا يَسْتَوُونَ»(سجده: 18)؛ آيا كسي كه با ايمان باشد همچون كسي است كه فاسق است؟! نه، هرگز اين دو برابر نيستند.

2. برخي از ويژگي‌هاي انسان‌ها كه آنها را از همديگر متمايز مي‌سازد صفات اخلاقي و روحي آنهاست. آنها كه خود را از ناپاكي‌ها و پليدي‌ها پيراسته‌اند، متخلّق به اخلاق الهي شده‌اند؛ اما آنان كه گرفتار دام‌هاي شيطاني گشته و دچار رذايل اخلاقي شده‌اند، از انسانيت و مقام والاي انساني فاصله گرفته و متصف به صفات و ويژگي‌هاي حيواني مي‌شوند. خداوند متعال درباره اين نابرابري مي‌فرمايد:

«قُل لاَّ يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ» (مائده: 100)؛ بگو (هيچ‌گاه) ناپاك و پاك مساوي نيستند.

در ميان صفات اخلاقي، تقوا و پرهيزگاري از همه مهم‌تر و ملاك برتري انسان‌هاست؛ زيرا خداوند سبحان مي‌فرمايد:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: 13)؛ گرامي‌ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست.

3. علم و تخصص يكي از تفاوت‌هاي اصلي انسان‌هاست كه امروزه با عناوين گوناگوني همچون «اجتهاد» و «اسلام‌شناسي» و يا مدارك تحصيلي در مقاطع گوناگون دانشگاهي مطرح مي‌شود و موجب برتري‌ها و امتيازهاي بسياري شده است. از اين‌رو، نوع تخصص و ميزان و رتبه آن در پذيرش و اعطاي مناصب و مسئوليت‌ها متفاوت است؛ ولي اصل دانش و آگاهي به عنوان يك نياز عمومي، در تمام موارد لازم است و خداوند عليم اين برتري مهم را در قرآن كريم بيان نموده است:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» (زمر: 9)؛ بگو آيا كساني كه مي‌دانند با كساني كه نمي‌دانند يكسانند؟! تنها خردمندان متذكّر مي‌شوند.

4. سابقه افراد، به ويژه سابقه مبارزه و جهاد، از موارد برتري انسان‌ها بر يكديگر است؛ زيرا در كارزار جنگ، ويژگي‌هايي همچون اعتقاد، ايمان، شجاعت و توانايي انسان‌ها شناخته مي‌شود و كساني كه در اين امر مهم و پرخطر شركت نموده‌اند، توانايي، شايستگي و برتري خود را براي بسياري از امور ديگر به اثبات رسانده‌اند. دوران هشت سال دفاع مقدّس، امتحان بزرگي براي شناسايي مؤمنان واقعي و مدعيان و ظاهرنمايان بود و كساني كه در اين پيكار عظيم اسلام و كفر شركت نمودند، برتري و تعهد و وفاي خود را ثابت نموده و نسبت به ديگران اولويت دارند. به همين دليل، سابقه حضور در جبهه يكي از امتيازات و برتري‌ها و مورد تصريح و تأكيد خداوند متعال قرار گرفته است:

«لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَي الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُـلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنَي وَفَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَي الْقَاعِدِينَ أَجْرا عَظِيما» (نساء: 95)؛ (هرگز) افراد با ايماني كه بدون بيماري و ناراحتي از جهاد باز نشستند، با مجاهداني كه در راه خدا با مال و جان خود جهاد كردند، يكسان نيستند. خداوندْ مجاهداني را كه با مال و جان خود جهاد كردند، بر قاعدان [= ترك‌كنندگان جهاد ]برتري مهمي بخشيده و به هر يك از اين دو گروه (به نسبت اعمال نيكشان)، وعده پاداش نيك داده و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظيمي برتري بخشيده است.

5. موقعيت زماني انجام عمل انسان نيز مهم و سرنوشت‌ساز است؛ زيرا در موقعيت حسّاس و مورد نيازي همچون زمان جنگ، عمل انسان نسبت به زمان صلح و آرامش، ارزشمندتر است و موجب تفاوت و برتري انسان‌ها مي‌گردد:

«لَا يَسْتَوِي مِنكُم مِنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا» (حديد: 10)؛ كساني كه پيش از پيروزي انفاق كردند و جنگيدند (با كساني كه پس از پيروزي انفاق كردند) يكسان نيستند؛ آنها بلند مقام‌تر از كساني هستند كه پس از فتح انفاق نمودند و جهاد كردند.

6. خداوند متعال انبيا و فرستادگان خود را نيز نسبت همديگر مساوي نمي‌داند و برخي را نسبت به برخي ديگر برتري بخشيده است:

«وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَي بَعْضٍ» (اسراء: 55)؛ ما بعضي از پيامبران را بر بعضي ديگر برتري داديم.

و در آيه ديگري مي‌فرمايد:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ مِنْهُم مِن كَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَي ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (بقره: 253)؛ بعضي از آن رسولان را بر بعضي ديگر برتري داديم؛ برخي از آنها، خدا با او سخن گفت، و بعضي را درجاتي برتر داد، و به عيسي‌بن مريم نشانه‌هاي روشن داديم و او را با روح القدس تأييد نموديم.

در آيه ديگري، اولويت پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌و‌آله را بيان مي‌فرمايد:

«النَّبِيُّ أَوْلَي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: 6)؛ پيامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

7. انسان‌ها از دو جنس متفاوت زن و مرد آفريده شده و به اقتضاي طبيعت و خلقتشان، ويژگي‌ها و تفاوت‌هايي با هم دارند. به همين دليل، خداوند مردان را مسئول و سرپرست زنان قرار داده است:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَي النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ وَ بِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء: 34)؛ مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتري‌هايي كه خداوند (از نظر نظام اجتماع) براي بعضي نسبت به بعض ديگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هايي كه از اموالشان (در حق زنان) مي‌كنند.

8. تلاش و كوشش انسان‌ها در زمينه‌هاي گوناگوني موجب تفاوت آنها مي‌شود و به دليل آثار عملكرد انسان‌ها، در آخرت نيز اين تفاوت وجود خواهد داشت:

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ وَلَلآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً» (اسراء: 21)؛ ببين چگونه بعضي را (در دنيا به خاطر تلاششان) بر بعضي ديگر برتري بخشيده‌ايم. درجات آخرت و برتري‌هايش، از اين هم بيشتر است.

خداوند متعال درباره نامساوي بودن و نابرابري اخروي انسان‌ها كه نتيجه تفاوت عملكرد دنيوي است، مي‌فرمايد:

«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (حشر: 20)؛ هرگز دوزخيان و بهشتيان يكسان نيستند؛ اصحاب بهشت رستگار و پيروزند.

9. برخي تفاوت‌ها لازمه زندگي انسان است و بدون آنها، نه نسل انسان باقي مي‌ماند و نه شناسايي انسان‌ها ممكن خواهد بود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَي وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات: 13)؛ اي مردم، ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را تيره‌ها و قبيله‌ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد.

10. برخي تفاوت‌ها لازمه زندگي اجتماعي انسان و تشكيل حكومت است. اگر تمام انسان‌ها از تمام جهات مساوي بودند، در زندگي اجتماعي و تشكيل حكومت و تأمين نيازهاي گوناگون مشكلات غيرقابل حلّي ايجاد مي‌شدند؛ زيرا هيچ‌كس حاضر به تأمين نيازهاي كوچك و تصدّي مشاغل كم‌اهميت نمي‌شد و آنها را خلاف شأن خود مي‌پنداشت و در نتيجه، بسياري از نيازهاي انسان برآورده نمي‌شد و براي تصدّي مناصب مهم و حكومتي نيز اختلاف و تعارض ايجاد مي‌شد و هيچ‌كس از دستور ديگري اطاعات نمي‌كرد. بنابراين، نابرابري و برتري برخي انسان‌ها موجب تشكيل جامعه و تأمين نيازهاي گوناگون در مشاغل متفاوت انسان‌ها و اداره جامعه با سلسله مراتب مديريتي مي‌شود. خداوند حكيم در اين زمينه مي‌فرمايد:

«وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضا سُخْرِيّا»(زخرف: 32)؛ بعضي را بر بعضي برتري داديم تا يكديگر را مسخّر كنند (و با هم تعاون نمايند.)

علّامه طباطبائي در تفسير اين آيه مي‌فرمايد:

كثرت حوايج انسان در زندگي دنيا، آن‌قدر زياد است كه فرد فرد انسان‌ها نمي‌توانند همه آنها را در زندگي فردي خود، برآورده نمايند و مجبورند كه به طور اجتماعي زندگي كنند و از اين‌روست كه اولاً، بعضي بعضي ديگر را به خدمت خود مي‌گيرند و از آنان استفاده مي‌نمايند؛ و ثانيا، اساس زندگي را تعاون و معاضدت يكديگر قرار مي‌دهند.5

بنابراين، تفاوت و نابرابري لازمه زندگي مادي است و برخي از اين نابرابري‌ها ذاتي؛ اما بسياري ديگر اكتسابي است و در هر صورت، از عدم تساوي نتيجه مي‌گيريم كه با توجه به نابرابري‌ها و توانايي‌هاي گوناگون، هر انساني توانايي انجام هر كاري را ندارد و بايد متناسب با توانايي افراد، آنها را براي تصدّي امور حكومتي گزينش و انتخاب نمود. علاوه بر اين، انتصاب و انتخاب متناسب با توانايي و شايستگي افراد، نيازمند نظارت دقيق به وسيله ناظران مستقل و بي‌طرف است و تنها با نظارت كامل، مي‌توان از تصدّي نابجاي ظاهرسازان و نااهلان جلوگيري كرد و شايسته‌ترين و مناسب‌ترين افراد را انتخاب و گزينش نمود.

در خاتمه موضوع عدم تساوي و نابرابري، توضيح مختصري درباره «تفاوت»، «تبعيض» و «عدالت»، لازم است. بي‌توجهي به تفاوت‌ها و نابرابري‌ها و يكسان ديدن انسان‌ها، چه از سوي خداوند و چه از سوي انسان، با عدالت سازگار نيست؛ زيرا يكسان ديدن انسان‌ها، مانند نمره مساوي به همه دانش‌آموزان دادن صرف‌نظر از ميزان استحقاق آنها، و يا نسخه مساوي براي همه بيماران نوشتن، ناعادلانه و بي‌توجهي به تفاوت انسان‌ها در موارد گوناگون است و اساسا عدالت با برابري يكسان نيست و نمي‌توان گفت همواره «عدالت» به معناي برابري است؛ زيرا گاهي متفاوت ديدن، عين عدالت است.

آيه‌اللّه شهيد مرتضي مطهّري در تبيين «تفاوت» و «تبعيض» مي‌فرمايد:

آنچه در خلقت وجود دارد تفاوت است، نه تبعيض. «تبعيض» آن است كه در شرايط مساوي و استحقاق‌هاي همسان، بين اشيا فرق گذاشته شود، ولي «تفاوت» آن است كه در شرايط نامساوي، فرق گذاشته شود. به عبارت ديگر، تبعيض از ناحيه دهنده است و تفاوت، مربوط به گيرنده.6

شهيد مطهّري خلاصه بخش تبعيض‌ها را در چند جمله بيان مي‌فرمايد:

1. جهان هستي با يك سلسله نظامات و قوانين ذاتي و لايتغيّر اداره مي‌شود و به موجب آن، هر شي‌ء و هر پديده، مقام و مرتبه و موقع خاصي دارد؛ تغيير و تبديل را در آن راه نيست.

2. لازمه نظام داشتن هستي، وجود مراتب مختلف و درجات متفاوت براي هستي است و همين مطلب منشأ پيدايش تفاوت‌ها و اختلاف‌ها و پيدايش نيستي‌ها و نقص‌هاست.

3. تفاوت و اختلاف آفريده نمي‌شود، بلكه لازمه ذاتي آفريدگان مي‌باشد، و اين پندار خطاست كه كسي گمان كند آفريدگار ما بين موجودات، تبعيضي روا داشته است.

4. آنچه نقض بر عدالت يا حكمت مي‌تواند باشد تبعيض است، نه تفاوت، و آنچه در جهان وجود دارد تفاوت است، نه تبعيض.7

3. تعيين شرايطْ متناسب با مسئوليت‌ها

جامعه و مديريت آن نيازمند مناصب و مشاغل متفاوتي است كه از رياست و رهبري جامعه تا كمترين مشاغل آن، از نيازهاي اجتماعي و ضروري هر حكومتي محسوب مي‌شوند؛ يعني به طور طبيعي، ميان مناصب و مشاغل، تفاوت‌هاي بسياري وجود دارند و هر يك به تناسب وظايف و اختيارات آن، شرايطي متناسب و ويژه لازم دارد. بنابراين، براي تصدّي هر يك، بايد شرايطي متناسب با آن تعيين نمود.

به عبارت ديگر، با توجه به عدم تساوي انسان‌ها، كه هر انساني داراي توانايي‌ها و صفات ويژه‌اي است، و با توجه به مناصب و مسئوليت‌هاي متفاوت، كه هر يك شرايط و توانايي خاصي لازم دارد، اين نتيجه به دست مي‌آيد كه براي هر منصب و مسئوليتي بايد شرايطي متناسب با آن تعيين و بر وجود اين شرايط نظارت شود و تا زماني كه وجود شرايط احراز نشود، نبايد اين مناصب را به كسي واگذار نمود؛ زيرا هر كسي نمي‌تواند هر كاري را انجام دهد؛ يعني صلاحيت انجام آن را ندارد. در واقع، لازمه طبيعي تعيين شرايط، نظارت بر وجود و حتي استمرار آنهاست.

در اسلام، به طور كلي دو نوع شرايط وجود دارد:

الف. شرايط عمومي: يعني شرايط كلي و عمومي كه تمام كارگزاران حكومت بدون توجه به نوع و ماهيت كار، بايد در حدّ مشخصي از آنها برخوردار باشند؛ يعني اصل و نه ميزان آن، در تمام مقامات و مناصب حكومت بايد وجود داشته باشد؛ مانند شرايط اعتقادي، اخلاقي، علمي (تخصصي)، مديريتي (تجربه و توانايي).

ب. شرايط اختصاصي: علاوه بر شرايط عمومي، شرايط متفاوتي متناسب با نوع و ماهيت كار لازم است؛ مانند شرايط اختصاصي مقامات اداري، قضايي، نظامي، مالي، نظارتي و مشورتي.

ميزان و شدت و ضعف شرايط عمومي در مناصب، متفاوت است و در واقع، كيفيت شرايط عمومي، خود از شرايط اختصاصي است كه به تناسب مناصب، متفاوت مي‌شود؛ مثلاً، ميزان عدالت و تقوايي كه براي رهبري لازم است، در ساير مناصب لازم نيست.

در اين قسمت، در حدّ تبيين اثبات تناسب شرايط با مسئوليت‌ها، به طور خلاصه، برخي از شرايط بيان مي‌شود:

الف. امام و رهبر

مهم‌ترين منصب و مقام در هر حكومتي، امامت و رهبري آن است. اين جايگاه آن‌قدر مهم و حسّاس و شرايط آن، آن‌قدر زياد و دقيق است كه واجدان شرايط و شايستگان آن بسيار معدودند. اولين شرط رهبري در اسلام، اعتقاد و ايمان به خداوند متعال و در نتيجه، نفي سلطه كافران بر مؤمنان است:

«وَ لَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: 141)؛ خداوند هرگز كافران را بر مؤمنان تسلّطي نداده است.

از ديدگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام رهبر اسلامي بايد توانايي حكومت و علم به قانون الهي درباره آن داشته باشد:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللّهِ فِيهِ»؛8 اي مردم، سزاوارترين اشخاص به خلافت، كسي است كه در تحقق حكومت نيرومندتر، و در آگاهي از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوبگري به فتنه‌انگيزي برخيزد به حق بازگردانده شود، و اگر سر باز زد با او مبارزه شود.

در حكمت 110 نهج‌البلاغه هم مي‌فرمايد:

«لاَ يُقِيمُ أَمْرَ اللهِ سُبْحَانَهُ إلاَّ مَنْ لاَ يُصَانِعُ وَلاَ يُضَارِعُ وَلاَ يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»؛ فرمان خدا را برپا ندارد جز آنكه در اجراي حق مدارا نكند، سازشكار نباشد، و پيرو آرزوها نگردد.

امام صادق عليه‌السلام درباره شرايط رهبر حكومت اسلامي در زمان غيبت فرمودند:

هر يك از شما كه از ما حديث نقل كند و با توجه به حلال و حرام ما، احكام ما را تشخيص دهد، بايد حكمش پذيرفته شود، قطعا من او را به عنوان حاكم شما منصوب نمودم. پس هرگاه به حكم ما حكم كند و كسي حكمش را نپذيرد، حكم خداوند را سبك شمرده و ما را رد كرده است، و كسي كه ما را رد كند خداوند را رد كرده و اين رد در حدّ شرك به خداوند متعال است.9

ب. كارگزاران دولت

هر حكومتي كارگزاران و كارمنداني براي اجراي امور حكومت نياز دارد و بر اساس شرايطي آنها را انتخاب مي‌كند. برخي از اين شرايط را اميرمؤمنان عليه‌السلام در نامه 53 نهج‌البلاغه تعيين نموده است:

«وَ توَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْاِسْلاَمِ الْمُتَقَدِّمَةِ...»؛ كارگزاران دولتي را از ميان مردمي با تجربه و باحيا، از خاندان‌هاي پاكيزه و باتقوا، كه در مسلماني سابقه درخشاني دارند انتخاب كن؛ زيرا اخلاقشان گرامي‌تر و آبرويشان محفوظ‌تر و طمع‌ورزي‌شان كمتر و آينده‌نگري‌شان بيشتر است.

برخي از اين كارگزاران، نويسندگان و تنظيم‌كنندگان قراردادها هستند. اميرمؤمنان عليه‌السلام درباره شرايط آنها مي‌فرمايد:

«ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ، فَوَلِّ عَلَي أُمُورِكَ...»؛10 سپس در امور نويسندگان و منشيان به درستي بينديش، و كارهايت را به بهترين آنان واگذار و نامه‌هاي محرمانه را، كه دربردارنده سياست‌ها و اسرار توست، از ميان نويسندگان، به كسي اختصاص ده كه صالح‌تر از ديگران باشد؛ كسي كه گرامي داشتن، او را به سركشي و تجاوز نكشاند تا در حضور ديگران با تو مخالفت كند، و در رساندن نامه كارگزارانت به تو يا رساندن پاسخ‌هاي تو به آنان كوتاهي نكند، و در آنچه براي تو مي‌ستايد يا از طرف تو به آنان تحويل مي‌دهد فراموش‌كار نباشد، و در تنظيم هيچ قراردادي سستي نورزد، و در برهم زدن قراردادي كه به زيان توست كوتاهي نكند، و منزلت و قدر خويش را بشناسد. قطعا آنكه از شناخت قدر خويش عاجز باشد، در شناخت قدر ديگران، جاهل‌تر است.

ج. قضات

يكي از مناصب حسّاس در هر حكومتي منصب قضاوت است. اين منصب آن‌قدر مهم است كه بدون آن، احقاق حقوق ستم‌ديدگان ناممكن بوده و گستره فعاليت آن، آن‌قدر زياد است كه امروزه يكي از قواي سه‌گانه را به خود اختصاص مي‌دهد. اين منصب، به ويژه در اسلام، مشروط به شرايط خاصي است. برخي از اين شرايط در عهدنامه اميرمؤمنان عليه‌السلام به مالك اشتر بيان شده است:

«ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ...»؛11 سپس از ميان مردم، برترين فرد نزد خود را براي قضاوت انتخاب كن؛ كساني كه مراجعه فراوانْ آنها را به ستوه نياورد، و برخورد مخالفان با يكديگر، او را خشمناك نسازد، در اشتباهاتش پافشاري نكند، و بازگشت به حق پس از آگاهي براي او دشوار نباشد، طمع را از دل ريشه‌كن كند، و در شناخت مطالب به تحقيقي اندك رضايت ندهد، و در شبهات از همه با احتياط‌تر عمل كند، و در يافتن دليل اصرار او از همه بيشتر باشد، و در مراجعه پياپي شاكيان خسته نشود، در كشف امور از همه شكيباتر، و پس از آشكار شدن حقيقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد، كسي كه ستايش فراوان او را فريب ندهد، و چرب‌زباني او را منحرف نسازد و چنين كساني بسيار اندكند!

د. مشاوران

مشورت يكي از دستورات ديني است كه در اداره حكومت ضرورت بيشتري مي‌يابد؛ زيرا امور حكومت و زمام‌داري آن‌قدر زياد و متنوع است كه يك فرد نمي‌تواند در تمام آنها متخصص و صاحب‌نظر باشد، بنابراين، بايد از نظر كارشناسان و مشاوران امين استفاده نمايد. اميرمؤمنان عليه‌السلام به خاطر اهميت و نقش مشاوران مي‌فرمايد:

بخيل را در مشورت كردن دخالت نده، كه تو را از نيكوكاري بازمي‌دارد، و از تنگدستي مي‌ترساند، ترسو را در مشورت كردن دخالت نده، كه در انجام كارها روحيه تو را سست مي‌كند. حريص را در مشورت كردن دخالت نده، كه حرص را با ستمكاري در نظرت زينت مي‌دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرايز گوناگوني هستند كه ريشه آنها بدگماني به خداي بزرگ است.12

ه . فرماندهان نظامي

هر حكومتي براي محافظت در برابر دشمنان، نيازمند نيروهاي نظامي مؤمن و شجاع است. اميرمؤمنان علي عليه‌السلامدر نامه 53 نهج‌البلاغه خطاب به مالك اشتر، در تعيين برخي شرايط مهم فرماندهان مي‌فرمايد:

«فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَلِاِمَامِكَ.»

براي فرماندهي سپاه، كسي را برگزين كه خيرخواهي او براي خدا و پيامبر و امام تو بيشتر، و دامن او پاك‌تر و شكيبايي‌اش برتر باشد از كساني كه دير به خشم آيد، و عذرپذيرتر باشد و بر ناتوان رحمت آورد و با قدرتمندان، با قدرت برخورد كند، درشتي او را به تجاوز نكشاند و ناتواني او را از حركت باز ندارد.

و. ناظران و بازرسان

همان‌گونه كه براي هر كاري شرايط و صفاتي متناسب با آن لازم است، به طريق اولي براي ناظران و بازرسان نيز شرايطي به مراتب دقيق‌تر لازم است؛ زيرا ناظران، كه بر انتخاب و عملكرد كارگزاران و كارمندان حكومت نظارت دارند، بايد خود به مرتبه‌اي از رشد و كمال اخلاقي رسيده باشند كه با توجه به نظارت ناظران الهي و با نظارت دروني اخلاقي، نياز كمتري به نظارت داشته باشند. اميرمؤمنان علي عليه‌السلامدرباره شرايط ناظران مي‌فرمايند:

«ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالوَفَاءِ عَلَيْهِمْ»؛13 سپس رفتار كارگزاران را بررسي كن و جاسوساني راستگو و وفاپيشه بر آنان بگمار.

بنابراين، همان‌گونه كه انسان‌ها و توانايي‌هايشان متفاوت است، مناصب و مشاغل حكومتي نيز متفاوت است و هر يك به تناسب نوع و حدود اختيارات، شرايطي متناسب با آن لازم دارند. از اين‌رو، اولاً بايد براي هر شغل و منصبي شرايط ويژه‌اي متناسب با آن تعيين شود و به عبارت بهتر، بر اساس شرايطي كه خداوند متعال، پيامبران و ائمّه اطهار عليهم‌السلام تعيين نموده‌اند، بايد بهترين قانون و آيين انتخاب و گزينش را استخراج و استنباط و كارگزاران و كارمندان حكومت را بر اساس آن انتخاب نمايند؛ ثانيا، بر واگذاري اين مناصب به اشخاص نظارت شود تا كسي كه شرايط و صلاحيت انجام كاري را ندارد، به ناحق انتخاب نشود؛ زيرا اگر بر گزينش و انتخاب نظارت نشود، تعيين شرايط كاري لغو و بيهوده خواهد بود و علاوه بر آن، نااهلان و ناصالحان زمام امور را به دست خواهند گرفت و جامعه را به فساد و تباهي خواهند كشاند.

4. دستور صريح به گزينش و انتخاب

علاوه بر امانت بودن منصب و مسئوليت، نابرابري انسان‌ها، و تفاوت مناصب و مشاغل حكومتي، دليل ديگري كه بر گزينش و انتخاب و نيز نظارت بر آن وجود دارد، دستور صريح به گزينش و انتخاب در متن دين، توسط معصومان عليهم‌السلام است. انتخاب و گزينش در اسلام و همچنين نظارت بر آن با تمام انتخابات در نظام‌هاي حقوقي و سياسي دنيا متفاوت است؛ زيرا از ديدگاه اسلام، براي انتخاب كارگزاران حكومت اسلامي، بايد در ميان افراد صالح و شايسته، اصلح و شايسته‌ترين افراد را بر اساس مباني، اهداف، اصول و معيارهاي اسلامي انتخاب نمود. پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله درباره انتخاب نكردن فرد اصلح و نتايج مترتّب بر آن مي‌فرمايند:

«من استعمل عاملاً من المسلمين و هو يعلم ان فيهم اولي بذلك منه و اعلم بكتاب اللّه و سنة نبيه فقد خان اللّه و رسوله و جميع المسلمين»؛14 كسي كه از ميان مسلمانان، كسي را به كار گمارد و مي‌داند كه در ميان آنان در آن زمينه، شايسته‌تر و داناتر از او به كتاب خدا و سنّت پيامبر او وجود دارد، به خدا و پيامبر خدا و تمامي مسلمانان خيانت كرده است.

از ديدگاه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله، حتي براي ده نفر نيز بايد برترين فرد را به عنوان مسئول انتخاب نمود:

هر كسي مردي را براي رياست بر ده نفر به كار گيرد، در حالي كه مي‌داند در بين آن ده نفر، برتر از آن منتخب هم وجود دارد، حقيقتا با خدا، رسول او و جامعه مسلمانان پيمان‌شكني كرده است.15

اميرالمؤمنين عليه‌السلام با صراحت، به انتخاب و گزينش كارگزاران دستور مي‌دهند. از ديدگاه ايشان، برخي از راه‌كارهاي انتخاب، «آزمون، تحقيق و مشورت» است:

«ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ، فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَارا، وَلاَ تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً و أَثَرَةً...»؛16 سپس در امور كارمندانت بينديش و پس از آزمايش به كارشان بگمار، و با ميل شخصي و بدون مشورت با ديگران آنان را به كارها منصوب نكن؛ زيرا نوعي ستمگري و خيانت است. كارگزاران دولتي را از ميان مردمي باتجربه و باحيا، از خاندان‌هاي پاكيزه و باتقوا، كه در مسلماني سابقه درخشاني دارند، انتخاب كن؛ زيرا اخلاقشان گرامي‌تر و آبرويشان محفوظ‌تر و طمع‌ورزيشان كمتر و آينده‌نگريشان بيشتر است.

بر اساس معيارهاي اسلامي، نه تنها انتخاب و گزينش كارگزاران جديد بايد مطابق با شايستگي و صلاحيت باشد، بلكه نيروهايي كه قبلاً انتخاب شده‌اند نيز بايد صلاحيت داشته باشند و در صورت عدم صلاحيت، بايد عزل گردند و افراد لايق و شايسته به جاي آنها انتخاب شود. به عبارت ديگر، نظارت بر كارگزاران تنها مربوط به هنگام انتخاب آنها نيست، بلكه اين نظارت بايد مستمر باشد و هرگاه يكي از آنان فاقد شرايط لازم گرديد، بايد از كار بركنار شود. اميرالمؤمنين عليه‌السلامدر اين زمينه مي‌فرمايند:

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً، وَلَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ، حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلاَكُمْ، وَأَعْلاَكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا.»؛17 سوگند به خدايي كه پيامبر را به حق مبعوث كرد! آزمايش مي‌شويد؛ همچون دانه‌اي كه در غربال ريزند يا غذايي كه در ديگ گذارند؛ به هم خواهيد ريخت و زير و رو خواهيد شد تا آنكه پايين به بالا و بالا به پايين رود. آنان كه سابقه‌اي در اسلام داشتند و تاكنون منزوي بودند، بر سر كار مي‌آيند و آنها كه به ناحق پيشي گرفتند، عقب‌زده خواهند شد.

در انتخاب كارگزاران نبايد به توانايي شخصي اكتفا نمود، بلكه انتخاب بايد بر اساس معيارهاي متفاوتي همچون سابقه همكاري‌بازمام‌داران صالح و شايسته باشد:

«ثُمَّ لاَ يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَي فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ...»؛18 مبادا در گزينش نويسندگان و منشيان، بر تيزهوشي و اطمينان شخصي و خوش‌باوري خود تكيه نمايي؛ زيرا افراد زيرك با ظاهرسازي و خوش‌خدمتي، نظر زمام‌داران را به خود جلب مي‌نمايند، كه در پس اين ظاهرسازي‌ها، نه خيرخواهي وجود دارد، و نه از امانت‌داري نشاني يافت مي‌شود. اما آنها را با خدماتي كه براي زمام‌داران شايسته و پيشين انجام داده‌اند، بيازماي.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام با يك معيار كلي، درباره انتخاب رئيسان تمام امور، خطاب به مالك اشتر مي‌فرمايند:

«وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسا مِنْهُمْ، لاَ يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلاَ يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا»؛19 براي هر يك از كارهايت، سرپرستي برگزين كه بزرگي كار بر او چيرگي نيابد و فراواني كار او را درمانده نسازد.

از ديدگاه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام، انتخابات مستقيم توسط تمام مردم، امري ناممكن است و رأي و نظر خبرگان و كارشناسان صالح، به عنوان يك راه‌كار انتخاب كارگزاران، حجت شرعي و پذيرش آن بر تمام مردم، اعم از حاضر و غايب واجب است:

به جانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامي مردم باشد، هرگز راهي براي تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلكه آگاهان داراي صلاحيت و رأي و اهل حلّ و عقد (خبرگان ملت) رهبر و خليفه را انتخاب مي‌كنند، كه عمل آنها نسبت به ديگر مسلمانان نافذ است، آن‌گاه نه حاضران بيعت‌كننده حقّ تجديدنظر دارند و نه آنان كه در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابي ديگر خواهند داشت.20

از ديدگاه اسلام، نه تنها انتخاب برترين افراد يك واجب شرعي است، بلكه خود افراد نيز با وجود افراد برتر، نبايد مسئوليتي بپذيرند؛ يعني در صورتي كه ديگران كسي را انتخاب نمودند، مسئوليت فرد منتخب ساقط نمي‌شود و با وجود اشخاص برتر، شرعا حق پذيرش مسئوليت ندارد. پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهدر اين زمينه مي‌فرمايند:

«من تقدم علي قوم من المسلمين و هو يري أن فيهم من هو أفضل منه فقد خان اللّه و رسوله والمسلمين»؛21 كسي كه خود را بر گروهي از مسلمانان مقدّم بدارد، در حالي كه مي‌داند در ميان آنان برتر از او وجود دارد، به خداوند و رسول او و مسلمانان خيانت كرده است.

بنابراين از ديدگاه اسلام، گزينش و انتخاب اصلح و شايسته‌ترين يك دستور و واجب شرعي است و مخالفت با آن خيانت به خدا و پيامبر خدا و تمامي مسلمانان، و براي تضمين انتخاب شايسته‌ترين و تداوم اين شايستگي، نظارت كامل و بي‌طرفانه لازم است.

5. انتخاب و گزينش خداوند متعال

خداوند متعال از ميان انسان‌ها، بر اساس معيارهاي ويژه‌اي، افراد خاصي را به پيامبري و امامت انتخاب كرده است. در انتخاب پيامبران و حاكمان، شرايط موردنظر و خواست مردم، كه مخالف معيارها و ملاك‌هاي الهي بوده، ناديده گرفته و رد شده‌اند. برخي از معيارها و ملاك‌هاي الهي در قرآن كريم به صراحت بيان شده‌اند:

1. خداوند متعال براي انتخاب نهايي پيامبران، آنها را در معرض امتحان‌ها و آزمايش‌هاي گوناگوني قرار داده و در صورت قبولي در آزمون الهي، به عنوان رهبر مردم انتخاب شده‌اند:

«وَ إِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاما قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»(بقره: 124)؛ (به خاطر آوريد) هنگامي كه خداوند، ابراهيم را با وسايل گوناگوني آزمود و او به خوبي از عهده اين آزمايش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پيشواي مردم قرار دادم. ابراهيم عرض كرد: از دودمان من (نيز اماماني قرار بده.) خداوند فرمود: پيمان من به ستم‌كاران نمي‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو كه پاك و معصوم باشند، شايسته اين مقامند.)

2. «صبر» كه از صفات والاي اخلاقي است و «يقين» به آيات الهي كه درجه‌اي بالاتر از علم است، از معيارهايي هستند كه خداوند متعال بر اساس آنها امام را انتخاب نموده است:

«وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»(سجده: 24)؛ و از آنان، امامان (و پيشواياني) قرار داديم كه به فرمان ما (مردم را) هدايت مي‌كردند؛ چون شكيبايي نمودند، و به آيات ما يقين داشتند.

3. خداوند سبحان با ردّ ملاك ثروت، كه خواست و معيار مردم بود، و انتخاب بر اساس شرايطي همچون توانايي علمي و قدرت جسمي، مي‌فرمايد:

«وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكا قَالُوَاْ أَنَّي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: 247)؛ پيامبرشان به آنها [گروهي از بني‌اسرائيل ]گفت: خداوند طالوت را براي زمام‌داري شما مبعوث (و انتخاب) كرده است. گفتند: چگونه او بر ما حكومت كند، با اينكه ما از او شايسته‌تريم، و او ثروت زيادي ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزيده و او را در علم و (قدرتِ) جسم، وسعت بخشيده است. خداوند، مُلكش را به هر كس بخواهد مي‌بخشد و احسانِ خداوند وسيع است و (از لياقت افراد براي منصب‌ها) آگاه است.

4. «ايمان» و «عمل صالح» دو شرط اساسي كساني هستند كه خداوند وعده اعطاي حكومت به آنها داده است:

«وَ عَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَي لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(نور: 55)؛ خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده‌اند، وعده داده است كه قطعا آنان را حكمران روي زمين خواهد كرد؛ همان‌گونه كه به پيشينيان آنها خلافت روي زمين را بخشيد و دين و آييني را كه براي آنان پسنديده، پابرجا و ريشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنيت و آرامش مبدّل مي‌كند، (آنچنان) كه تنها مرا مي‌پرستند و چيزي را شريك من نخواهند ساخت. و كساني كه پس از آن كافر شوند، همان فاسقانند.

علّامه طباطبائي در تفسير اين آيه مي‌فرمايد:

اين آيه وعده جميل و زيبايي است براي مؤمنين كه عمل صالح هم دارند؛ به آنان وعده مي‌دهد كه به زودي جامعه صالحي مخصوص به خودشان برايشان درست مي‌كند و زمين را در اختيارشان مي‌گذارد و دينشان را در زمين متمكّن مي‌سازد و امنيت را جايگزين ترسي كه داشتند، مي‌كند؛ امنيتي كه ديگر از منافقين و كيد آنان، و از كفار و جلوگيري‌هايشان بيمي نداشته باشند، خداي را آزادانه عبادت كنند و چيزي را شريك او قرار ندهند. پس در جمله «وَ عَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» كلمه «مِن» تبعيضي خواهد بود، نه بياني، و خطاب در آن به عموم مسلمين است كه در ميان آنان، هم منافق هست و هم مؤمن، و مؤمنين ايشان نيز دو طايفه‌اند: يكي كساني كه عمل صالح مي‌كنند، و گروه ديگر آنان كه عمل صالح ندارند، ولي وعده‌اي كه در آن آمده مخصوص كساني است كه هم ايمان داشته باشند و هم اعمالشان صالح باشد و بس.22

بنابراين، انتخاب الهي، كه با عبارت‌هايي همچون «جَعَل» يعني قرار داد (منصوب نمود) و «اصطفا» يعني بهترين را انتخاب و گزينش نمود و «استخلف» يعني به خلافت برگزيد، بهترين دليل بر انتخاب و گزينش شايسته‌ترين افراد است و بايد با استخراج و استنباط اين راه‌كار انتخاب و انتصاب الهي، كارگزاران و كارمندان حكومت را بر اساس آن تعيين نمود.

6. انتخاب و گزينش معصومان عليهم‌السلام

ثمره عدم تساوي توانايي و شايستگي‌هاي انسان‌ها تعيين شرايط متناسب با نوع كار و دستور انتخاب و گزينش، زماني ظاهر مي‌شود كه اين واقعيت در عزل و نصب‌ها رعايت شود و زمام‌داران و كارگزاران صالح و شايسته بر اساس شايستگي‌ها و توانايي‌ها، متناسب با ماهيت كار مورد نظر، انتخاب و نصب شوند. بر اساس سيره عملي پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و اميرالمؤمنين عليه‌السلامانتخاب كارگزاران حكومت بر اساس مباني، اهداف، اصول و معيارهاي اسلامي و با توجه به لياقت و شايستگي انسان‌ها، بدون توجه به ملاك‌هايي همچون سن و قبيله است. در ذيل، چند نمونه از عزل و نصب‌هاي پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهو حضرت علي عليه‌السلام نقل مي‌شود:

1. مصعب بن عمير

وقتي أسعد بن زرارة و ذكوان بن عبد قيس، كه از قبيله خزرج بودند، براي عمره به مكّه رفتند، با پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهآشنا شدند و به نبوّت ايمان آوردند و از آن حضرت درخواست نمودند تا كسي را براي آموزش قرآن و تبليغ دين با آنها به مدينه بفرستد. پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهنيز بدون در نظر گرفتن سن و تنها بر اساس شايستگي، نوجواني به نام مصعب بن عمير را براي اين مأموريت مهم فرهنگي و تبليغي انتخاب كردند و به مدينه فرستادند.23 (مصعب بن عمير نوجواني بود كه نزد پدر و مادرش در رفاه و تجمّل زندگي كرده بود و او را تكريم مي‌كردند و بر فرزندانشان ترجيح مي‌دادند، وي حتي از مكّه هم خارج نشده بود، ولي وقتي به اسلام ايمان آورد، والدينش او را آزار دادند و او با رسول خدا در «شعب ابي‌طالب» بود تا دگرگون شد و دچار رنج و مشقّت گرديد.) پيامبر به او دستور دادند تا با اسعد خارج شود، در حالي كه از قرآن بسيار بهره گرفته بود. سپس أسعد بن زرارة و ذكوان بن عبد قيس همراه مصعب بن عمير به مدينه رفتند و به قومشان رسيدند و آنها را از دستور و خبر رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آلهآگاه ساختند.

2. عتاب بن اسيد

پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله عتاب بن اسيد را، كه بيست سال و اندي24 بيشتر سن نداشت، با وجود افراد بزرگ‌تر و با سابقه‌تر، با ردّ ملاك سن و بزرگ‌سالي، به عنوان والي و حاكم مكّه انتخاب كردند و خطاب به اهل مكّه فرمودند:

«... قد قلد محمّد رسول اللّه عتاب بن أسيد أحكامكم و مصالحكم، و قد فوض إليه تنبيه غافلكم، و تعليم جاهلكم، و تقويم أود مضطربكم، و تأديب من زال عن أدب اللّه منكم لما علم من فضله عليكم من موالاة محمد رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله، و من رجحانه في التعصب لعلي ولي اللّه...»؛25 محمّد [ صلي‌الله‌عليه‌و‌آله]فرستاده خداوند، عتاب بن اسيد را براي احكام و مصالح شما منصوب نمود و متوجه ساختن غافل و بي‌توجه شما و آموزش نادانتان، اصلاح انحراف مضطرب شما و تنبيه كردن كسي كه ادب الهي را رها ساخته به او واگذار كرد، به دليل برتري او بر شما از جهت دوستي محمّد و آل محمّد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و به دليل مزيّت او در طرف‌داري از علي ولّي خدا. بنابراين، او براي ما خادم و برادر ديني و براي دوستان ما دوست و براي دشمنان ما دشمن و براي شما آسماني سايه‌دار (پناهگاهي بزرگ) و زميني پاك و حاصلخيز (پربركت) و آفتابي درخشان (راهنما و هدايتگر) است. حقيقتا خداوند به بركت دوستي و محبت او نسبت به محمّد و علي و خاندان پاكش، او را بر تمام شما برتري داده است و او را به عنوان حاكم شما منصوب نمودم. او بر اساس دستور و قانون خداوند عمل مي‌نمايد. پس خداوند هميشه به او توفيق خواهد بخشيد. همان‌گونه كه از دوستي محمّد و علي، عزّت و شرف و سهم او كامل شد. با رسول خدا توطئه نمي‌كند و بر او خروج نمي‌كند، بلكه فردي شايسته و امين است. پس هر يك از شما كه به خوبي از وي اطاعت نمايد بايد منتظر پاداش عالي و هديه‌اي بزرگ باشد! و هر كه مخالف او باشد، بايد منتظر عذابي شديد و خشم فرمانروايي باشد كه نيرومند و فاتح است.

سپس مبنا و ملاك برتري را در گزينش و انتخاب عتاب بن اسيد بيان نمودند:

«لا يحتج محتج منكم في مخالفته بصغر سنه، فليس الاكبر هو الافضل، بل الافضل هو الاكبر، و هو الاكبر في موالاتنا و موالاة أوليائنا، و معاداة أعدائنا، فلذلك جعلناه الامير عليكم، و الرئيس عليكم»؛26 نبايد به دليل سنّ كم با او مخالفت كنيد؛ زيرا بزرگ‌تر برتر نيست، بلكه برتر بزرگ‌تر است و عتاب بن اسيد در دوستي ما و دوستي با دوستان ما و دشمني با دشمنان ما بزرگ‌تر است. پس به اين دلايل، او را به عنوان امير و رئيس شما منصوب نمودم.

3. اسامة بن زيد27

پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله در آخرين روزهاي عمر پربركتشان به مردم دستور دادند تا مهياي جنگ با روم شوند. اسامه پسر زيد را فراخواندند و او را، كه كمتر از بيست سال (هفده تا بيست سال) سن داشت، با وجود بزرگان مهاجر و انصار، به عنوان فرمانده جنگ انتخاب كردند و دستور دادند تا به محلي كه پدرش زيدبن حارثه در جنگ «موته» كشته شده بود بروند. محلّه «جرف» براي تجمع لشكر تعيين شد و بزرگاني از مهاجران و انصار از جمله ابوبكر و عمر و طلحه و زبير در لشكر او بودند. پيامبر پس از فرمان جنگ، بيمار شدند؛ ولي بر تشكيل و اعزام لشكر اسامه دستور مؤكّد دادند. برخي از سنّ پايين اسامه ناراحت شدند و گفتند: اين پسر بچه به عنوان فرمانده مهاجران باسابقه انتخاب شده است؟! وقتي اين خبر به پيامبر رسيد، ناراحت شدند و با وجود بيماري شديد، به مسجد رفتند و فرمودند:

به من گزارش داده‌اند كه شما در فرمان‌دهي اسامه طعنه زديد (اعتراض كرديد) و قبلاً در مورد فرماندهي پدرش اين كار را كرديد (طعنه‌هاي امروز شما همانند گذشته است.) به خدا سوگند اسامه لايق و شايسته فرمان‌دهي است (بايد از فرمان او اطاعت كنيد) و پدرش نيز (در جنگ موته) شايسته آن بود و او از محبوب‌ترين مردم نزد من است. پس شما را به نيكي به او توصيه مي‌كنم. همان‌گونه كه در مورد فرمان‌دهي اسامه اعتراض مي‌كنيد، و در مورد فرمان‌دهي پدرش نيز اعتراض كرديد.28

حضرت پس از بازگشت از مسجد در بستر بيماري، به كساني كه به عيادت ايشان آمده بودند، بارها فرمود: مأموريت اسامه را اجرا كنيد. خدا لعنت كند كسي را كه از لشكر و فرمان او تخلّف كند!29

بنابراين، انتخاب اسامه به فرمان‌دهي بزرگان مهاجران و انصار و كساني كه خود از فرماندهان و رؤسا بوده‌اند، رد نمودن ملاك بزرگي سنّ و سال و حتي تجربه‌هاي مكرّر و تأكيد بر شايستگي و لياقت هنگام واگذاري مسئوليت است.

4. عمر بن ابي‌سلمه

اميرمؤمنان علي عليه‌السلام، عمر بن ابي‌سلمه را فقط به دليل شايستگي، براي امري مهم‌تر از فرمان‌دهي عزل نمودند:

پس از ياد خدا و درود، من نعمان‌بن عجلان زرقي را به فرمان‌داري بحرين نصب كردم، و بي‌آنكه سرزنش و نكوهشي برايت وجود داشته باشد، تو را از فرمان‌داري آن سامان گرفتم. به راستي، تاكنون زمام‌داري را به نيكي انجام داده‌اي و امانت را پرداخته‌اي. پس به سوي ما حركت كن، بي‌آنكه مورد سوء ظن قرار گرفته يا سرزنش شده يا متهم بوده و يا گناه‌كار باشي، كه تصميم دارم به سوي ستمگران شام حركت كنم. دوست دارم در اين جنگ با من باشي؛ زيرا تو از دلاوراني هستي كه در جنگ با دشمن و برپا داشتن ستون دين، از آنان ياري مي‌طلبم. ان‌شاء اللّه.30

5. محمّدبن ابي‌بكر

علي عليه‌السلام بر اساس توانايي و شايستگي متناسب با مسئوليت، محمّدبن ابي‌بكر را از فرمان‌داري مصر عزل كردند و مالك اشتر را به جاي وي نصب نمودند:

پس از ياد خدا و درود، به من خبر داده‌اند كه از فرستادن اشتر به سوي محل فرمانداري‌ات، ناراحت شده‌اي. اين كار را به دليل كند شدن و سهل‌انگاري‌ات يا انتظار كوشش بيشتري از تو انجام ندادم. اگر تو را از فرمان‌داري مصر عزل كردم، فرماندار جايي قرار دادم كه اداره آنجا بر تو آسان‌تر، و حكومت تو در آن سامان خوش‌تر است.31

7. آثار مترتب بر نوع گزينش و انتخاب

انتخاب و گزينش كارگزاران در تمام امور جامعه مؤثر است. رشد و بالندگي يك جامعه و يا ركود، شكست و فروپاشي آن بستگي تام به مسئولان آن دارد. در اين نوشتار، تنها به سه نمونه از آثارِ نوع انتخاب و نتايج مترتّب بر آن اشاره مي‌شود:

1. انتخاب و انتصاب نااهلان و عزل و كنار زدن شايستگان موجب عدم پيشرفت و عقب‌نشيني دولت‌ها مي‌شود. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلاممي‌فرمايد:

«يستدل علي إدبار الدول بأربع تضييع الاصول و التمسك بالغرور و تقديم الاراذل و تأخير الافاضل»؛32 چهار چيز موجب عقب‌نشيني دولت‌ها مي‌شود: ضايع كردن اصول، پايبند بودن به گم‌راه كردن و فريب دادن، مقدّم داشتن افراد پست و بي‌ارزش، و كنار زدن افراد شايسته و ارزشمند.

در برخي روايات، به جاي قيد «التمسك بالغرور» قيد «التمسك بالفروع» يعني پايبند بودن به فروع، ذكر شده است.33

2. وقتي حكومت از دست صالحان و شايستگان خارج شود و اراذل و نااهلان حاكم گردند، حكومت پيشرفت نمي‌كند و در نهايت، فرو مي‌پاشد:

«تولي الاراذل و الاحداث الدول دليل انحلالها و إدبارها»؛34 سرپرستي حكومت‌ها توسط افراد رذل و تازه به دوران رسيده، دليل فروپاشي و عقب‌نشيني حكومت‌هاست.

3. يكي از آثار يكسان‌نگري انسان‌ها، كاهش نيكوكاري و افزايش كارهاي ناصواب است:

هرگز نيكوكار و بدكار در نظرت يكسان نباشند؛ زيرا نيكوكاران در نيكوكاري بي‌رغبت، و بدكاران در بدكاري تشويق مي‌گردند. پس هر كدام از آنان را بر اساس كردارشان پاداش ده.35

نظارت كامل خداوند

اولين ناظر بر جهان هستي و انسان خداوند متعال است. نظارت خداوند كامل‌ترين، دقيق‌ترين و اطمينان‌بخش‌ترين نظارت‌هاست؛ زيرا او خالق تمام هستي، عالم به تمام موجودات و اعمال و رفتار و نيّات آنان است و از قدرت ثبت و ضبط تمام آنها به طور كامل برخوردار است.

بنابر نظارت كامل الهي، هيچ عملي از انسان در هيچ حوزه فردي و يا اجتماعي بي‌نياز از نظارت نيست؛ نظارت بر حوزه فردي و خصوصي انسان، اختصاص به نظارت الهي دارد و هيچ انساني حق ورود به حريم خصوصي ديگران را ندارد؛ اما حوزه اجتماعي و عملكرد عمومي انسان در جامعه، نيازمند نظارت كامل و دقيق است و در تمام موارد، براي پيش‌گيري از تخلّف و يا برخورد با متخلّفان، نظارت امري ضروري است. يكي از امور مهم و سرنوشت‌ساز عمومي، نظارت بر گزينش و انتخاب است. اين نظارت با ادلّه متعدد و متفاوتي قابل اثبات است و تمام موارد هفت‌گانه مزبور علاوه بر اينكه مباني اصل گزينش و انتخاب محسوب مي‌شوند، از مباني نظارت بر گزينش و انتخاب نيز به شمار مي‌روند. علاوه بر مباني هفت‌گانه نظارت، يك مبناي اختصاصي نظارت و نيز نظارت بر انتخاب، نظارت كامل خداوند متعال بر تمام اعمال و رفتار انسان است. نظارت خداوند با تعابير و واژگان متفاوتي در قرآن و روايات مطرح شده است؛ مانند ناظر، شاهد، مراقب، حافظ، محيط، بصير و عليم. براي تبيين نظارت خداوند متعال و قلمرو بي‌منتهاي نظارت او، به برخي از آيات نظارتي قرآن كريم اشاره مي‌شود:

1. نظارت خداوند

نظارت خداوند بر عملكرد انسان در آيات ذيل به صراحت ذكر شده است:

«قَالُواْ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِينَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَي رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»(اعراف: 129)؛ (قوم موسي به او) گفتند: پيش از آنكه به سوي ما بيايي آزار ديديم، پس از آمدنت نيز آزار مي‌بينيم. موسي گفت: اميد است‌پروردگارتان‌دشمن‌شمارا هلاك‌كندو شمارادر زمين جانشين (آنها) سازد، و بنگرد چگونه عمل مي‌كنيد.

«وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِي الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»(يونس: 13و14)؛ ما امّت‌هاي پيش از شما را هنگامي كه ظلم مي‌كردند، هلاك نموديم، در حالي كه پيامبرانشان دلايل روشن براي آنها آوردند، ولي آنها ايمان نياوردند. اين‌گونه گروه مجرمان را كيفر مي‌دهيم. سپس شما را پس از ايشان جانشينان آنها در روي زمين قرار داديم تا ببينيم شما چگونه عمل مي‌كنيد.

2. شهادت خداوند

خداوند شاهد همه چيز و به طور خاص، شاهد عملكرد انسان است و شهادت خداوند براي انسان كافي است:

ـ «إِنَّ اللَّهَ عَلَي كُلِّ شَيٍْ شَهِيدٌ.» (حج: 17)

ـ «وَاللّهُ شَهِيدٌ عَلَي مَا تَعْمَلُونَ.» (آل‌عمران: 98)

ـ «وَ كَفَي بِاللّهِ شَهِيدا.»(نساء:79/اسراء:96/رعد:43)

3. مراقبت خداوند

خداوند مراقب همه چيز و به طور خاص، مراقب عملكرد انسان است:

ـ «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبا.» (احزاب: 52)

ـ «إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبا.» (نساء: 1)

4. عين بودن خداوند

در برخي آيات نظارت خداوند با واژه «عين» و «اعين» بيان شده است:

ـ «وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا» (هود: 37)؛ در حضور و مشاهده ما و به دستور ما، كشتي بساز.

ـ «وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» (طور: 48)؛ بر حكم پروردگارت صبر كن كه تو منظور نظر مايي.

ـ «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرَ» (قمر: 14)؛ آن كشتي كه زير نظر ما حركت مي‌كرد، كيفري بود براي كساني كه كافر شده بودند.

5. بصير بودن خداوند

خداوند به همه چيز، به بندگانش و به آنچه انجام مي‌دهند بصير و آگاه است:

ـ «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ.» (ملك: 19)

ـ «وَاللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.» (آل‌عمران: 15)

ـ «إِنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» (بقره: 110)

6. خبير بودن خداوند

خداوند به بندگانش و به آنچه انجام مي‌دهند، خبير و آگاه است:

ـ «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرا.» (اسراء: 96)

ـ «إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.» (مائده: 8)

7. محيط بودن خداوند

خداوند به همه چيز و به اعمال انسان احاطه دارد:

ـ «وَ كَانَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطا.» (احزاب: 126)

ـ «إِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.» (آل‌عمران: 120)

8. حفيظ و حافظ بودن خداوند

خداوند حافظ همه چيز است و بهترين حافظ نيز اوست:

ـ «رَبُّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ.» (سبأ: 21)

ـ «فَاللّهُ خَيْرٌ حَافِظا.» (يوسف: 64)

9. حسيب بودن خداوند

خداوند محاسبه‌كننده همه چيز است و محاسبه او كافي است:

ـ «إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبا.» (نساء: 86)

ـ «وَ كَفَي بِاللّهِ حَسِيبا.» (نساء: 6)

10. علم خداوند

علم بي‌منتهاي خداوند و مصاديق بسياري از آن در آيات متعددي بيان شده و اين نشانگر آن است كه هيچ نيّت و گفتار و كرداري از علم خداوند پنهان نمي‌ماند و در نتيجه، نظارت كامل و بي‌بديلي از ناحيه خالق هستي، اعمال مي‌گردد.

خداوند به هر چيز علم دارد و عليم بودن او كافي است:

ـ «إِنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»

ـ «وَ كَفَي بِاللّهِ عَلِيما.» (انفال: 75)

خداوند به هر عمل و فعلي علم دارد:

ـ «وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.» (يوسف: 19)

ـ «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ.» (نور: 41)

خداوند به آنچه در آسمان‌ها و زمين است، به سرّ و غيب آسمان‌ها و زمين، به آنچه به زمين وارد يا از آن خارج مي‌شود و آنچه از آسمان نازل مي‌شود و به سوي آن مي‌رود، علم دارد:

ـ «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ.»(حجرات: 16)

ـ «يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» (فرقان: 6)

ـ «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.»(حجرات: 18)

ـ «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاء وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا.» (سبأ: 24)

خداوند به آنچه در نفس و قلب و سينه انسان است، علم دارد:

ـ «أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ» (بقره: 235)

ـ «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» (احزاب: 51)

ـ «إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.» (آل‌عمران: 119)

خداوند به پنهان و آشكار، اظهار و كتمان، مخفي و علني، غايب و حاضر، محل حركت و قرارگاه، گذشته و حال و آينده، آنچه در دريا و خشكي است و ... علم دارد:

ـ «وَاللّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ» (نحل: 19)

ـ «وَاللّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (مائده: 99)

ـ «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَي» (اعلي: 7)

ـ «وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ» (نمل: 74)

ـ «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ»(انبياء: 110)

ـ «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ» (محمّد: 19)

ـ «وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ» (ممتحنه: 1)

ـ «يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهرَكُمْ» (انعام: 3)

ـ «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» (انعام: 73)

ـ «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» (بقره: 255)

ـ «يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ.» (انعام: 59)

11. ديدن خداوند

خداوند همه چيز، به ويژه عملكرد انسان را مي‌بيند:

«أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَي» (علق: 14)؛ آيا او ندانست كه خداوند (همه اعمالش) را مي‌بيند.

ـ «وَ قُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَي اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَي عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(توبه: 105)؛ بگو عمل كنيد. خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را مي‌بينند و به زودي به سوي داناي نهان و آشكار، بازگردانده مي‌شويد و شما را به آنچه عمل مي‌كرديد، خبر مي‌دهد.

نتيجه

با توجه به مباني عقيدتي و انسان‌شناسي اسلامي و هدفي كه اسلام براي انسان تعيين نموده است، يعني رشد و تكامل همه‌جانبه و رسيدن به سعادت و قرب الهي، در اسلام حاكمان و مديران متناسب با اين مباني و اهداف، انتخاب و گزينش مي‌شوند و بر اين اساس، ملاك‌هاي گزينش در اسلام با ساير اديان و نظام‌ها متفاوت است؛ زيرا اولاً، اعتقاد به امانت بودن منصب، مقتضي امانت‌داري و واگذاري آن به افراد امين است. ثانيا، نتيجه عدم تساوي انسان‌ها برتري برخي بر برخي ديگر و ضرورت انتخاب افراد برتر و شايسته‌تر است. ثالثا، لازمه تعيين شرايط احراز آنهاست. رابعا، امر و دستور صريح به گزينش و انتخاب، موجب وجوب شرعي آن مي شود. خامسا، انتخاب و گزينش خداوند متعال و معصومان عليهم‌السلامالگويي راهگشا و دليل شرعي روشني بر انتخاب صالحان و شايستگان است. سادسا، نتايج مهمي كه بر نوع انتخاب مترتّب مي‌شود، ضرورت انتخاب صحيح و شايسته‌سالارانه را آشكارتر مي‌سازد.

بنابراين، تمام موارد هفت‌گانه مزبور، هم مباني اصل انتخاب و گزينش و انتخابات هستند و هم مباني نظارت بر انتخاب و گزينش محسوب مي‌شوند؛ زيرا هيچ‌يك از اين موارد بدون نظارت دقيق و مستقل تحقق نمي‌يابد و ضمانت اجراي آنها نظارتي كامل و بي‌طرفانه است. علاوه بر مباني هفت‌گانه، نظارت كامل خداوند متعال مبناي ديگري براي نظارت بر انتخاب و انتخابات محسوب مي‌شود.

پى نوشت ها

1ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ترجمه سيد محمّدباقر موسوى همدانى قم، انتشارات اسلامى، 1374، ج 4، ص 603.

2ـ همان، ص 613.

3ـ نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتى نرم‌افزار باب العلم، مركز تحقيقات رايانه‌اى حوزه علميه قم، ن 5.

4ـ همان، ن 26.

5ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 18، ص 148.

6ـ مرتضى مطهّرى، مجموعه آثار تهران، صدرا، 1377، چ هشتم، ج 1 (عدل الهى)، ص 125.

7ـ همان، ص 143.

8ـ نهج‌البلاغه، خ 173.

9ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363، ج 1، ص 67.

10ـ همان، ن 53.

11ـ همان، ن 53.

12ـ همان، ن 53.

13ـ همان، ن 53.

14ـ احمدبن الحسين‌بن على البيهقى، السنن الكبرى بيروت، دارالفكر، بى‌تا، ج 10، ص 118.

15ـ غلامحسين مجيدى، نهج الفصاحة (نرم‌افزار مدينه‌العلم، مركز تحقيقات رايانه‌اى حوزه علميه اصفهان)، ج 2، حرف الواو، الوالى، 6432.

16ـ نهج‌البلاغه، ن 53.

17ـ همان، خ 16.

18ـ همان، ن 53.

19ـ همان.

20ـ همان، خ 173.

21ـ عبدالحسين امينى، الغدير بيروت، دارالكتاب العربى، 1387ق، ج 8، ص 291، به نقل از: باقلانى، التمهيد، ص 190.

22ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 15، ص 209.

23ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403، ج 19، ص 8ـ10.

24ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 35، ص 7، به نقل از: ابن الاثير، اسد الغابة تهران، اسماعيليان، بى‌تا، ج 3، ص 358.

25ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 21، ص 122ـ123 / على احمدى ميانجى، مكاتيب الرسول (قم، دارالحديث، 1419)، ج 2، ص 661.

26ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 21، ص 122ـ123 / على احمدى ميانجى، پيشين، ج 2، ص 661.

27ـ ر.ك. محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 21، ص 410؛ ج 28، ص 178 / ابن ابى‌الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 52.

28ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 28، ص 178.

29ـ ابن ابى‌الحديد، پيشين، ج 6، ص 52.

30ـ نهج‌البلاغه، ن 42.

31ـ همان، ن 34.

32ـ عبدالواحدبن تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم نرم‌افزار باب‌العلم، مواعظ للحاكم، ش 7835.

33ـ محمّد محمّدى رى‌شهرى، ميزان الحكمه قم، دارالحديث، 1375، ج 2، ص 936 / على‌بن محمّد اليثى واسطى، عيون الحكم و المواعظ (قم، دارالحديث، 1376)، ص 550.

34ـ عبدالواحدبن تميمى آمدى، پيشين، عمال الدولة، ص 7925.

35ـ نهج‌البلاغه، ن 53.